

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۳

آیه ۱۷۲ - ۱۷۴

آیه و ترجمه

و اذا اخذ ربك من بنی اءدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم السست بربكم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القیمة انا كنا عن هذا غفلین ۱۷۲  
 اءو تقولوا انما اءشرك اباؤنا من قبل و كنا ذریة من بعدهم اء فتهلكنا بما فعل المبطلون ۱۷۳

و كذلك فصل الایت و لعلمهم یرجعون ۱۷۴

ترجمه :

۱۷۲ - به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) آیامن پروردگار شما نیستم؟! گفتند آری، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر).  
 ۱۷۳ - یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را اختیار کردند و ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم (و چاره ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطلگرایان انجام دادند مجازات می کنی.  
 ۱۷۴ - و اینچنین آیات را توضیح می دهیم و شاید به سوی حق باز گردند (و بدانند ندای توحید در درون جانیشان از روز نخست بوده است).

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۴

تفسیر :

پیمان نخستین و عالم ذر

آیات فوق در حقیقت اشاره ای به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحثهایی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه توحید استدلالی بوده است تکمیل می کند.

گرچه در تفسیر این آیه بحثها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده ولی ما سعی می‌کنیم نخست تفسیر اجمالی آیه و بعد مهمترین بحثهای مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در اینجا بیاوریم. خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده، نخست چنین می‌گوید: «به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشان نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند آری گواهی می‌دهیم». (و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست برکم قالوا بلی شهدنا).

«ذریه» چنانکه دانشمندان لغت گفته‌اند در اصل به معنی «فرزندان کوچک و کم سن و سال» است، ولی غالباً به همه فرزندان گفته می‌شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می‌گردد اما در اصل معنی جمعی دارد.

درباره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از «ذره» (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می‌دانند بنابراین مفهوم اصلی «ذریه» با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است. و بعضی آن را از «ذر» (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۵

همانند ذرات غبار و مورچه‌های بسیار ریز می‌باشد دانسته‌اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می‌کنند. سومین احتمال که درباره آن داده شده این است که از ماده «ذرو» (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته‌اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می‌شوند.

سپس اشاره به هدف نهائی این سؤال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسئله توحید نموده می‌فرماید: «این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسائی خدا) غافل بودیم» (ان تقولوا یوم القیامة انا كنا عن هذا غافلين)

در آیه بعد اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده، و می‌گوید: «این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم و چاره‌ای جز تبعیت از آنها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار مجازات می‌کنی» (او تقولوا انما اشرک آبائنا من قبل و کنا ذریه من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون).

آری «اینگونه ما آیات را توضیح می‌دهیم و روشن می‌سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند» (و کذلک نفصل الایات و لعلهم یرجعون).

### توضیح و داوری درباره عالم ذر

همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می‌آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده، اما اینکه این پیمان چگونه بوده است

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۶

توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده، ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر دو نظر زیر است:

۱- هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد «الست بربکم»: «آیا پروردگار شما نیستم»؟!

همگی در پاسخ گفتند: «بلی شهدنا» آری بر این حقیقت همگی گواهییم. سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) بازگشتند و به همین جهت این عالم را «عالم ذر» و این پیمان را «پیمان الست» می‌نامند. بنابراین پیمان مزبور یک «پیمان تشریعی» و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است.

۲- منظور از این عالم و این پیمان همان «عالم استعدادها» و «پیمان فطرت» و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم

در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه! بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۷

اینگونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلاً می‌گوئیم: «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سر درون» یا می‌گوئیم: «چشمان به هم ریخته او می‌گوید دیشب به خواب نرفته است»،

از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می‌کنند که در سخنان خود چنین می‌گفته است: «سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و اینع ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا:» (از این زمین بپرس چه کسی راه نه‌های تو را گشوده؟ و درختانت را غرس کرده و میوه‌هایت را رسانیده؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت).

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند «فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعتین» (فصلت - ۱۱): «خداوند به آسمان و زمین فرمود: «بامیل یا از روی اجبار بیایید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم».

این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق.

ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلاً بیان می‌شود:

۱ - در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (من بنی آدم - من ظهورهم - ذریتهم) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می‌گوید.

۲ - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده‌اند و هیچکس آن را به خاطر نمی‌آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با اینکه در آیات متعددی از قرآن می‌خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشت‌های دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند،

این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچوجه قابل توجیه نیست.

۳ - هدف از چنین پیمانی چه بوده است؟ اگر هدف این بوده که پیمانگذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچوجه از این پیمان به دست نمی‌آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر «لا» خفته‌اند. و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می‌رسد.

۴ - اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول یک نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او یک بار دیگر در این جهان گام گذارده است. و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.

ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچیک از این ایرادها متوجه نخواهد شد زیرا سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر «حس مذهبی» یکی از احساسات اصیل روان‌ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی‌تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید فطرة الله التي فطر الناس عليها (روم - ۳۰)

تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می‌شود این است که سؤال و جواب در آن جنبه کنائی به خود می‌گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبانها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی‌شود از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می‌رسد.

### عالم ذر در روایات اسلامی

روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت یک روایت متواتر تصور می‌شود مثلاً در تفسیر برهان ۳۷ روایت و در تفسیر نور الثقلین ۳۰ روایت در

ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترک و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها شاید مجموعاً از ۴۰ روایت نیز متجاوز باشد. ولی اگر درست روایات را گروه‌بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی‌توان روی آنها به عنوان یک روایت معتبر تا چه رسد به عنوان یک روایت متواتر تکیه کرد. (دقت کنید!) بسیاری از این روایات از «زراره» و تعدادی از «صالح بن سهل» و تعدادی از «ابوبصیر» و تعدادی از «جابر» و تعدادی از «عبدالله بن سنان» می‌باشد، روشن است که هرگاه شخص واحد روایات متعددی به یک مضمون نقل کند همه در حکم یک روایت محسوب می‌شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می‌رسد تنزل می‌نماید و از ۱۰ الی ۲۰ روایت شاید تجاوز نمی‌کند. این از نظر سند. اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آنها کاملاً با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچکدام سازگار نیست مثلاً روایاتی را که «زراره» نقل کرده است و تحت شماره ۳ و ۴ و ۸ و ۱۱ و ۲۸ و ۲۹ در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و آنچه در روایات «عبدالله بن سنان» که تحت شماره ۷ و ۱۲ در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم می‌کند. بعضی از این روایات مبهم و پاره‌ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت ۱۸ و ۲۳ که

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۰

از «ابو سعید خدری» و «عبدالله کلبی» در همان تفسیر نقل شده است: در پاره‌ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره ۲۰ ذکر شده است). به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می‌باشند. بنابراین و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی‌توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لااقل همانگونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می‌گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم. در اینصورت ما می‌مانیم و متن آیاتی که در قرآن آمده است و همانگونه

که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است.  
و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می داد همه گروههای این روایات رابطور  
مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر  
گردد ولی علاقمندان می توانند به تفسیر «نورالثقلین» و «برهان» و  
«بحارالانوار» مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه بندی و بررسی  
اسناد و محتوای آنها بپردازند.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۱

آیه ۱۷۵ - ۱۷۸

آیه و ترجمه

و اتل علیهم نباء الذی اءتینه اءیتنا فانسلخ منها فاء تبعه الشیطن فکان  
من الغاوین ۱۷۵

و لو شئنا لرفعنه بها و لکنه اءخلد الی الارض و اتبع هوئه فمثله کمثل الکلب ان  
تحمل علیه یلهث اءو تترکه یلهث ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایتنا فاقصص  
القصص لعلهم یتفکرون ۱۷۶

ساء مثلاً القوم الذین کذبوا بایتنا و اءنفسهم کانوا یظلمون ۱۷۷  
من یمهد الله فهو المهدی و من یضل فاء ولئک هم الخسرون ۱۷۸

ترجمه :

۱۷۵ - و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی  
(سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از  
گمراهان شد.

۱۷۶ - و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها)  
بالامی بردیم (اما اجبار بر خلاف سنت ماست لذا او را به حال خود رها ساختیم)  
ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ  
(هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد  
و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند (گوئی آنچنان  
تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود) این مثل جمعیتی است که  
آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند  
(و بیدار شوند).

۱۷۷ - چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ولی آنها



به خودشان ستم می کردند.  
۱۷۸ - آن کس را که خدا هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) همراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند.

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۲

تفسیر :

### دانشمندی که در خدمت فراعنه در آید

در این آیات اشاره به یکی دیگر از داستانهای بنی اسرائیل شده است که یک الگو و نمونه، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود. همانطور که در لابلای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات پیرامون او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شک مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل می گردد، کلی و همگانی و عمومی است.

در آیه نخست روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: «داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آنها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید ، برای آنها بخوان» (واتل علیهم نبا الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین). این آیه به روشنی اشاره به داستان کسی می کند که نخست در صف مؤمنان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است.

تعبیر «انسلخ» که از ماده «انسلخ» و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است، نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد! از تعبیر «فاتبعه الشیطان» چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریباً

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۳

از او قطع امید کرده بود، چرا که او کاملاً در مسیر حق قرار داشت، اما پس از



انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه‌گری پرداخت، و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار داد.

آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می‌کند که «اگر می‌خواستیم، می‌توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم، مقام والا بدهیم» (و لو شئنا لرفعناه بها). ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می‌کند: ما او را به اختیارش واگذاریم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بپیماید «به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد» (و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه).

«اخلد» از ماده «اخلاد» به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است، بنابراین «اخلد الی الارض» یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است. سپس این شخص را تشبیه به سگی می‌کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده، می‌گوید: «او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است» (فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث اوتترکه یلهث).

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۴

او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده، یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می‌رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمار گونه‌ای همچون یک سگ هار که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می‌دهد و در هیچ حال سیراب نمی‌شود این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است، که هر قدر بپندوزند باز هم احساس سیری نمی‌کنند. سپس اضافه می‌کند که این مثل مخصوص به این شخص معین نیست، بلکه

مثالی است برای همه جمعیت‌هایی که آیات خدا را تکذیب کنند(ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا).

«این داستانها را برای آنها بازگو کن، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند» (فاقص القصص لعلهم یتفکرون).

### بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف

همان گونه که ملاحظه کردید آیات فوق نامی از کسی نبرده بلکه سخن از یک عالم و دانشمند می‌گوید که نخست در مسیر حق بود، آنچنان که هیچکس فکر نمی‌کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت.

ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می‌شود که منظور از این شخص مردی به نام «بلعم باعورا» بوده است که در عصر موسی (علیه السلام) زندگی می‌کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می‌شد، و حتی موسی (علیه السلام) از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می‌کرد، و کارش در این راه آنقدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می‌رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را از دست

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۵

داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی (علیه السلام) قرار گرفت. اما اینکه بعضی احتمال داده‌اند شخص «امیه بن ابی الصلت» همان شاعر معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت.

و یا اینکه منظور «ابو عامر» راهب معروف است که در زمان جاهلیت، مردم را نوید به ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌داد، اما پس از ظهور پیامبر، راه مخالفت را پیش گرفت، هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد.

زیرا جمله «واتل» و کلمه «نبا» و جمله «فاقصص القصص» نشان می‌دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نبوده بلکه از سر گذشت اقوام پیشین است، به علاوه سوره اعراف از سوره‌هایی است که در مکه نازل شده و داستان «ابو عامر»، «راهب» و «امیه بن صلت» مربوط به «مدینه» است.

ولی از آنجا که افرادی همانند «بلعم» در عصر و زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همانند «ابو عامر» و «امیه بن ابی الصلت» وجود داشته‌اند، مفهوم آیات بر آنها تطبیق شده است، همانگونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد و گرنه اصل داستان مربوط به غیر «بلعم» نیست.

در تفسیر «المنار» از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیه بن ابی الصلت در این امت است.

---

#### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۶

همچنین از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: الاصل فی ذلک بلعم، ثم ضربه الله مثلا لكل مؤثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة: یعنی اصل آیه درباره بلعم است، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره کسانی که هوا - پرستی را بر خدا پرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده. اصولا کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می‌دهند و در اثر هواپرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (و اخلاص الی الارض) همه سرمایه‌های فکری خود را در اختیار طاغوتها می‌گذارند، و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود اینگونه افراد حداکثر استفاده را می‌کنند. این موضوع اختصاص به زمان موسی (علیه السلام) یا سایر پیامبران نداشته، بعد از عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و تا به امروز نیز ادامه دارد که «بلعم باعوراها» و «بو راهب‌ها» و «امیه بن ابی الصلتها» علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروههای منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه‌ها و بنی عباسها و طاغوتها داده و می‌دهند.

این گروه از دانشمندان نشانه‌هایی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می‌توان آنها را شناخت، آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده‌اند، آنها همتهایی پست دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می‌گیرند، و به خاطر همین دون‌همتی همه چیز خود را از دست می‌دهند، آنها تحت وسوسه‌های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی‌گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده، در بیراهه‌ها سرگردان

---

### تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۷

می‌شوند و پیشوای گمراهانند باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آنها برحذر بود.

دو آیه بعد در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت «بلعم» و علمای دنیا پرست گرفته، نخست می‌گوید: «چه بد مثلی دارند آنها که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آنهاست» (ساء مثلاً القوم الذین کذبوا بآیاتنا).

ولی آنها به ما ظلم و ستم نمی‌کردند، بلکه «بر خویشتن ستم روایی داشتند» (و انفسهم کانوا یظلمون).

چه ستمی از این بالاتر که سرمایه‌های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می‌تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه‌هایشان گردد در اختیار صاحبان «زر» و «زور» می‌گذارند و به بهای ناچیز می‌فروشند و سرانجام خود و جامعه‌ای را به سقوط می‌کشانند.

اما به هوش باشید که رهائی از اینگونه لغزشها و دامهای شیطانی، بی‌توفیق و هدایت الهی ممکن نیست، و دام بسیار سخت است، مگر یارشود لطف خدا «آنکس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی او است» (من یرید الله فهوالمهتدی).

«آنکس را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه‌های شیطانی از او بگیرد، زیانکار واقعی او است» (و من یضلل فاولئک هم الخاسرون).

بارها گفته‌ایم که «هدایت» و «اضلال» الهی نه جنبه اجباری دارد و نه

بی دلیل و بی حساب است، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه‌های هدایت، و  
یا

---

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۱۸

باز گرفتن اینگونه زمینه‌ها است، آنهم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان  
قبلا انجام داده است، و در هر حال تصمیم نهائی با خود انسان است، بنابراین  
آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تأیید می‌کرد کاملاً انطباق  
دارد و منافاتی در میان آنها نیست.

بعد ←

↑ فترت